



نگاهی به «مکتب بازگشت»

○ سیدعلی میرباذل

● مکتب بازگشت؛ شمس لنگرودی، ۴۴۷ صفحه، نشر: مؤلف (با همکاری کانون صدا)

ادبیات يك ملت، تاریخ آن و تاریخ يك ملت ادبیات آن است. زیرا تاریخ و ادبیات دو مقوله جداناپذیرند، و هویت يك قوم بستگی به هویت تاریخی و فرهنگی آن دارد. اگر بدون توجه به رخدادهای فرهنگی و ادبی، تنها به تاریخ سیاسی و اجتماعی يك ملت بسنده شود جز جنگ و سلطه‌گری در سراسر تاریخ چیزی عایدمان نخواهد شد و صلح هم تنها آتش‌بس میان دو جنگ و بین دو قدرت قلمداد می‌شود. اگر بپنداریم: که تاریخ يك ملت فقط در چگونگی به قدرت رسیدن حاکمان و ستیزه‌جویی و سلطه‌گری شکل می‌گیرد، یقیناً به بیراهه رفته‌ایم، که تاریخ بدون فرهنگ و هنر، جز يك سیر زمانی بی‌معنا چیز دیگری نمی‌تواند باشد. بقول ژان ژاک روسو: «در حالی که حکومت و قوانین [باید] وسائل راحتی و آسایش اجتماع را فراهم سازد، علوم، ادبیات و صنایع نیز که مستعدتر و مقتدرتر از حکومت است، نتایج عالی و برجسته‌ای را بوجود می‌آورد.»^(۱) و اینگونه است، که در طول تاریخ ملت‌ها دیدیم، اگر حکومت در خدمت بقای خود

می‌کوشد، فرهنگ و ادب در خدمت بقای جامعه تلاش می‌کند. تلاشی صادقانه، نه برای زر و زور، بلکه برای رفاه و راحتی انسانها در هر نسل و هر عصر، که این تلاش همچنان ادامه دارد و خواهد داشت.

اما فرهنگ تاریخی يك ملت را در بطن تاریخ سیاسی، اجتماعی آن چه کسانی و چگونه می‌سازند؟ مگر نه این است، که فلاسفه، نویسندگان، شعرا و هنرمندان، جانمایه‌های فرهنگی و هنری يك سرزمین را شکل می‌دهند. و مگر نه این است که صداقت و دلسوزی این متفکرین ذوق و ادب، آئینه مکدر تاریخ را که به قلم بعضی از تاریخ نگاران مغرض به وجود آمده است، صاف و زلال می‌سازد. امروز اگر نام و تاریخ یونان از ذهنمان می‌گذرد، بلافاصله، نامهایی چون، ارسطو، سقراط، هومر، زوئیل و... که تاریخ‌سازان واقعی یونان باستان هستند، در اندیشه ما نقش می‌بندد. یا وقتی نام «ایران» به زبان می‌آید. به دنبالش، ابوعلی سینا، زکریای رازی، فردوسی، مولوی، حافظ، صائب و امثال آنان در باورمان می‌نشیند. امروز وقتی از فعلیت يك کشور

صحبت می‌شود، و برای ارزیابی مردمانش حرفی به میان می‌آید، بلافاصله افکار متوجه پشتوانه فرهنگ و ادب آن کشور می‌شود. می‌گویند: «تاریخ به ما بیداری می‌آموزد». اما این بیداری زمانی صورت می‌گیرد، که بدانیم فرهنگ تاریخی و تاریخ‌سازان فرهنگی تا چه اندازه در شکل دادن به تاریخ حقیقی و حقیقت تاریخ نقش داشته‌اند. تاریخ ایران و فرهنگ غنی آن، با توجه به سابقه طولانی، زیانزد خاص و عام است. تاریخی پر فراز و نشیب که در استواری و غنی بودنش هیچ شکمی نیست. همانطور بر مظلومیت تاریخی انسان‌هایش، که در طول قرون و اعصار گذشته، همیشه در سطره و خودکامگی شاهان و خلفا ... بوده‌اند. و همیشه فریادشان را چه با قیام و ستیز، و چه در هنر و ادب به گوش اعصار آینده رسانده‌اند. تاریخ ایران اگر در برهه‌ای زیر چکمه‌های جباران و سطره‌گران نوشته شده (و شاید تمام تاریخ ایران اینگونه است)، همیشه در کنارش ادبیات گاهی به ستیزه، گاهی به اعتکاف و گاهی به تثبیت، قد علم کرده و خود نگارنده تاریخ خود و گاهی حتی نمایانگر تاریخ واقعی آن برهه بوده است. ظلم ستیزی ادبیات و هنر در مقابله با ظلم و بیداد در طول تاریخ نوشته شده و نانوخته همیشه قابل ستایش و تقدیر است. اعتکاف ادبی و هنری به دلایل رخدادهای جنبی، اگر قابل ستایش نباشد، مورد سرزنش هم نیست. اما ادبیات تثبیت را که در ستایش و مدایح زورگویان و تاج و تخت نشینان بیدارگر گام بر می‌داشت، باید ننگی عظیم در تاریخ فرهنگی این مرز و بوم دانست و نویسندگان و شاعران مدیحه‌گوی چاپلوس و دروغپرداز درباری را که به لقمه‌ای نان در اوصاف پادشاهان ستمگر به مدیحه‌گویی پرداخته‌اند، جز با دیده نفرت نمی‌توان نگریت، مگر اینکه صرفاً از دیدگاه هنری به آثارشان توجه شود.

هرچند این مدیحه‌گویان تباهی و فساد، هنری آنچنان موثر هم در آستینشان نبود. در خصوص این چاپلوسان تخت و حرم کتابهای فراوانی نوشته شده است، که هرچند ناقص‌اند، لیکن اندکی از چهره این به اصطلاح هنرمندان درباری را به ما نشان می‌دهد. این هنرمندان دروغین در هر مقطع از تاریخ پرشکوه کشور به هنرنامه‌ی دروغین پرداخته و ننگ ادب و هنر راستین این سرزمین بوده‌اند. خصوصاً در دوران اواخر حکومت صفویه، افشاریه، زندیه و قاجار که به نظر می‌آید از آن میان، هیچ برهه‌ای آشفته‌تر از دوران قاجاریه (چه در بُعد سیاسی و چه در بُعد فرهنگی) نبوده است. قطعه‌ای از تاریخ فرهنگی ایران، که به زعم نگارنده، شاعران متعلق به دوران به اصطلاح بازگشت مفسران اصلی این ماجرایند. از این دوران کتابها و نوشته‌های پراکنده‌ای وجود دارد، که ما را در روند این انحطاط فرهنگی قرار می‌دهد. لیکن جای خالی کتابی جامع و مستند و متقن که دقیقاً بتواند علاقه‌مندان را در جریان کم و کیف دوران به اصطلاح «بازگشت» قرار بدهد، بسیار حس می‌شد. خوشبختانه اخیراً کتابی جامع و نقادانه با عنوان «مکتب بازگشت» که بررسی شعر دوره‌های افشاریه، زندیه، قاجاریه را در بر می‌گیرد، از شاعر و محقق معاصر آقای «شمس لنگرودی» منتشر شده است. کتابی درخور توجه و آگاه کننده که علاوه بر شاعران و نویسندگان می‌تواند برای

دانشجویان ادبیات نیز (به عنوان واحد درسی) مفید و راهگشا باشد.

مؤلف محترم در مقدمه (پیش سخن) کتاب می‌نویسد: «آیا لازم نیست که بدانیم ریشه‌های تاریخی «جلایرنامه» که چنان اثر چشمگیری در شعر زنده و تهنده عصر مشروطه برجا گذاشت و انگیزه اجتماعی قائم مقام در سرایش این منظومه چه بوده است» (ص ۱۳)

و یا «اگرچه شعر عوام در هر جا که توده‌های مردم می‌زیسته‌اند وجود داشته است ولی به سبب به حساب نیاموردن این خیل عظیم هرگز اشعارشان در جایی ثبت نمی‌شد» (ص ۱۵)

نویسنده با این دیدگاه به بررسی مقدمات دوران بازگشت و اوضاع سیاسی اجتماعی آن دوره پرداخته و پس از تحقیق در اوضاع و احوال حاکمان و شاعران و چگونگی پیدایش «سبک هندی» و مکتب «وقوع» و بررسی جامع در خصوص مکتب بازگشت، کتاب را با مبحث شعر ضد بازگشتی یعنی شعر عوام به پایان می‌رساند.

مؤلف بعد از مقدمه به شرح مقدمات بازگشت که همراه با زوال صفویه و زمینه‌های شعری بجا مانده از آن دوره یعنی «مکتب وقوع» می‌پردازد. در این بحث، سلسله صفوی را با همه قتل و غارت و جهالتش نقطه عطفی در این دوران می‌داند، البته این نقطه عطف از نظر مؤلف، بیشتر به جنبه‌های اقتصادی و عمرانی و خارج شدن شعر از دربار، که نتیجه‌اش بعدها باعث ظهور سبک هندی شده است بر می‌گردد.

در صفحه ۲۱ کتاب می‌خوانیم: «جامعیت شهرسازی اصفهان که طرح اخیرش مربوط به زمان شاه عباس اول است در سراسر جهان اسلام آن روز بی‌سابقه بود. در زمان همین سلطان چندان کاروانسرا و بیمارستان و پل و حمام در ایران ساخته شد و امنیت در جاده‌ها دوچندان شد که قصه‌ها و ضرب‌المثل‌هایش هنوز زنده است. در پی این پیشرفت‌ها و در نتیجه رشد و گسترش شهرنشینی و رفاه نسبی طبقات متوسط نسبت به دوران گذشته بود که شعر از دربار قدم بیرون گذاشت به قهوه‌خانه‌ها و اماکن عمومی دیگر راه یافت و تحت ذوق و زیباشناسی مردم کوچه و بازار به لباس نوی درآمد که بعدها به سبک هندی شهرت یافت.»

افول شعر در دوران صفوی با آغاز حکومت شاه صفی شروع و با حمله محمود افغان در دوران حکومت شاه حسین به پائین‌ترین حد خود می‌رسد. در این کتاب درخصوص حمله محمود افغان به ایران از زبان «حزین لاهیجی» مطالبی جالب نقل می‌شود که خواندنی است و سپس نتیجه می‌گیرد که: «در چنین وضعیت پریشان و مضطربی، پیداست که حال و روز هنر و هنرمندان چگونه خواهد بود. در روزگاری که سنگ بر سنگ بند نیست و هیچکس از لحظه بعد خود خبر ندارد و اصفهان - نصف جهان - به چنان روزی درآمده که به قول حزین «از آن همه مردم و دوستان کمتر کسی باقی نیست...»

در همین اولین بخش کتاب مؤلف به خوانندگان تفهیم می‌کند، چگونه سفاقت و خونخواری و جاه طلبی سلسله صفوی (اگرچه در جاهایی کارهایی

اصلاحی انجام داده‌اند) روند شعر را از مسیر عادی خارج می‌کند. و این امر باعث نزدیک شدن شعر به دوره انحطاط یعنی دوره بازگشت می‌شود. اگرچه بسیاری از شاعران آن عصر تن به این بازگشت دقیقاً ارتجاعی نداده و دور از دربار و حکومت و بسیاری حتی دور از سرزمین خود نهضت ادبی بسیار زیبایی که همان سبک هندی است بوجود آوردند.

در این کتاب در فصل «مکتب وقوع»، همراه با شرح این مکتب و شرح احوال «وحشی بافقی» (که سرآمد شاعران مکتب وقوع است) و چند شعری از او از جمله منظومه شیرین و فرهاد و شرح حال دو تن دیگر از شاعران وقوعی (ضیروی اصفهانی و نظیری نیشابوری) به فصل «باز پیدایی مکتب وقوع» که با سقوط صفویه همراه است، می‌رسیم. این بازپیدایی همراه با حکومت نادرشاه افشار شکل می‌گیرد. نادرشاه که جز جاه و مقام و شمشیر چیزی را نمی‌شناخت لاجرم، شعر و شاعر نیز برایش از بی‌ارزشترین چیزها بودند.

در صفحه ۶۲ کتاب آمده است: «ولی نادر برخلاف شاه عباس که با دستش گوش و دماغ می‌برید» و با دهانش دست نقاشان و خوشنویسان را می‌بوسید مهمترین نقاشان و کاتبان دوران را که سیصد تن می‌شدند جمع کرد و به میدان جنگ فرستاد.»

نویسنده پس از بررسی کوتاهی از اوضاع حکومت کریم خان و اینکه این حکمران تا اندازه‌ای توانست حد اعتدال را در مورد کشورداری و شاعران رعایت کند، دوباره به بررسی پیدایش «مکتب بازگشت» می‌پردازد و کلیاتی را از این مکتب ارائه می‌دهد.

در صفحه ۶۹ و ۷۰ کتاب می‌خوانیم: «روی گردانی از سبک هندی نه یکباره و نه در عهد کریم خان و به همت دو سه تن مرد خوش قریحه و صاحب ذوق، بلکه از همان دوران صفویه و به همراه سیل اضطراب و بی‌خانمانی و افسردگی آغاز شد.» و سخن عده‌ی از نویسندگان که «مشتاق اصفهانی» را بنیانگذار مکتب بازگشت می‌دانند به استناد، رد می‌کند.

در صفحه ۷۰ کتاب آمده است: «اولاً مشتاق در سال ۱۱۰۱ هـ. قمری در اصفهان متولد شده و در سال ۱۱۷۱ هـ. ق همانجا درگذشته است و تقریباً تمام عمرش - همچون حزین لاهیجی - در سالهای پریشانی و وحشت گذشت. و وقتی که کریم خان به حکومت رسید (۱۱۶۴ هـ. ق) دهه هفتاد عمرش را می‌گذرانید و زمانی که حکومت این سلطان بر سراسر ایران مستقر شد (۱۱۷۷ هـ. ق)، اصلاً وجود نداشت تا تحت تأثیر وضعیت جدید سبکی بوجود آورد، و با نمونه‌دادن چند شعر از مشتاق اصفهانی با تاریخ سرایش بر ادعای خود صحنه می‌گذارد.

مؤلف در کتاب «مکتب بازگشت» مروری بر اصول این مکتب دارد و با مباحثی مستند و مستدل و با تکیه بر اشعار شاعران بازگشتی اصل تقلید را زیر بنای این مکتب می‌داند. در صفحه ۷۶ کتاب از قلم مؤلف می‌خوانیم: «حقیقت این است که مکتب بازگشت اصولی نداشت و اصل اصول‌شان تقلید از روش شاعران برجسته سبکهای قدیم - خراسانی، عراقی، آذربایجانی و ... - بود.» و در این خصوص شاعران دوران بازگشت را فاقد يك جهان بینی خاص هنری

از مباحث خواندنی این کتاب که «شمس لنگرودی» دقیقاً درباره آن به تحقیق و تفحص پرداخته و تاکنون بدینگونه در جایی ثبت نشده است، شرح انجمنهای ادبی شاعران «مکتب بازگشت» است.

در صفحه ۸۳ مؤلف چنین می نگارد: «با آرامش نسبی که در عهد کریم خان زند پیدا شد پاره‌ئی از این شاعران که در ایران مانده و جان به سلامت برده بودند، در اصفهان گرد هم آمده انجمنی بنام «انجمن ادبی اصفهان» تشکیل دادند، شیوه سخن‌سرایی اینان که همانا تقلید از بزرگان وقوعی و عراقی و بعدها آذربایجانی و خراسانی بود «مکتب بازگشت» نام گرفت. اعضای انجمن ادبی اصفهان عبارت بودند از: مشتاق اصفهانی، عاشق اصفهانی، محمدتقی صها، آذربیدگلی، هاتف اصفهانی، صباحی بیدگلی، ملا رفیق اصفهانی و... مدیر انجمن، مشتاق اصفهانی بود» و بعد به شرح حال تک تک شاعران انجمن ادبی اصفهان می پردازد و از هر کدام به تناسب اشعاری ارائه می دهد. تناسب این اشعار دقیقاً مؤید این نکته است که اصول شاعران بازگشتی همان تقلید کورکورانه و دست‌چندم از شاعران پیش از خود بوده است. هرچند بعضی از اشعار ارائه شده دارای زیبایی خاصی است متأثر از اشعار سبک‌های پیش از خود، از جمله ترجیع بند معروف «هاتف اصفهانی» و چند شعر از «صبحاحی بیدگلی».

با مرگ کریم خان و به قدرت رسیدن آقامحمدخان قاجار (اولین شاه سلسله قاجار) انجمن اول تعطیل می شود و پس از مدتی انجمن دوم توسط «میرزا عبدالوهاب نشاط» که از طرف آقامحمدخان، حاکم اصفهان شده بود تشکیل می شود. نویسنده، هنگام تشریح اوضاع سیاسی این دوره به شرح احوال شاعرانش از جمله «نشاط» می پردازد و با اینکه او را شاعری مقلد و دنباله‌رو می داند، اما در جایی با توجه به استعداد و ذوق خوب «نشاط» از او به نیکی یاد می کند. درباره «نشاط اصفهانی» در صفحه ۱۴۷ کتاب می خوانیم: «اگرچه نشاط همچون دیگر شاعران بازگشتی مقلد بزرگان شعر فارسی بوده و اگرچه او هم، چون همعصران شاعر خود جهانی ویژه خود نداشت و غزلیات و قطعات و قصایدش چلنگ بود، اما غزلیات زیبا و قابل توجهی دارد که حتماً نمایانگر استعداد شاعری اوست، مثل این غزل که می گوید: طاعت از دست نیاید، گنهی باید کرد

در دل دوست به هر حیل‌ه‌ی باید کرد.....» مؤلف کتاب «مکتب بازگشت»، خلاف نظر «استاد ملک الشعرای بهار» که معتقد بود نشاط غزل مانند حافظ می گوید، و با توجه به این مهم که مقلد هرگز خلاق نمی تواند باشد، نشاط را نه تنها شاعری هم پای حافظ نمی داند، بلکه او را حتی مقلدی مخرب می شناسد. در صفحه ۱۴۷ می نویسد: «مخالف این نیستیم که نشاط هم استاد غزل بود ولی هم‌اوردی او با حافظ او را حافظ نکرد» و در این رابطه با ارائه شعری از نشاط که به تقلید از حافظ سروده است بر مقلد بودن نشاط و اینکه حتی این تقلید در تعبیرات و تشبیهات سراسر شعر نشاط وجود دارد، بر این تقلید و تخریب تأکید می کند.



در مورد انجمن سوم در کتاب «مکتب بازگشت» که با سرکار آمدن، فتحعلی شاه (بعد از مرگ (قتل) آقامحمدخان) تشکیل می شود به مطالبی جالب برمی خوریم. با تشکیل انجمن سوم می بینیم علاوه بر تقلید کورکورانه، کم کم روحیه چاپلوسی و دروغپردازی در میان شاعران بازگشتی شروع می شود. متأسفانه فتحعلی شاه که خود نیز اندکی طبع شاعری پیدا می کند، با تمام لثامت و خساستی که مؤلف در کتاب به آن اشاره نموده است، با دادن صله و انعام به شاعران، میزان تملق و چاپلوسی را چنان بالا برد که «نشاط اصفهانی» دیوانی بالغ بر چهل هزار بیت - «شهنشنامه» - به فتحعلی شاه تقدیم می کند. و از این راه صاحب زرومال فراوانی می شود.

در صفحه ۱۸۰ کتاب می خوانیم: «در مقدمه دیوان همین میرزا عبدالوهاب موسوی متخلص به نشاط اصفهانی آمده است: «که در برابر هر بیت از شهنشنامه که بالغ بر چهل هزار بیت تخمین شده [فتحعلیشاه] يك مثقال طلا به او صله [می داده است]» و همین جناب نشاط که بانی تشکیل «انجمن خاقان» در دربار فتحعلیشاه می شود، چنان خصلت چاپلوسی و دروغگویی را در شاعران عصر خود بالا می برد که دروغ از پس دروغ، نیرنگ از پس نیرنگ و زیاده‌گویی و مهمل‌سرایی روز به روز بیشتر می شود، به طوری که «فتحعلی خان صبا» افزون بر چهل هزار بیت سراسر کذب و دروغ در مدح فتحعلیشاه سرود! و توانست با این دروغ‌سرایی به مال و مقام برسد. دروغگویی «فتحعلی خان صبا» به حدی می رسد که حتی در روایت و نشان دادن زمان و مکان در شعر خود دچار توهم می شود.

در صفحه ۱۹۹ «مکتب بازگشت» آمده است: «آقای صبا دروغ می گوید وقتی که در وصف نیاکان و فرزندان فتحعلیشاه می نویسد: پس از او حسن شاه دویم نیای جهان را یکی باک دین کدخدای بدر را زگیتی چونانکام یافت ز گرگان زمین سوی توران شتافت» (یعنی شاه حسن به سوی توران شتافت!) این شاعر چنان مفروق‌گفتار کذب خود در مدیحه‌گویی شده بود که حتی فردوسی و شاهنامه او را در مقابل شهنشنامه‌اش کوچک می‌انگاشت و می‌گفت:

ز گوینده نو سخن گوش کن
کهن گفته‌ها را فراموش کن (!)

«هرچند گویا در بستر مرگ به این اشتباه عظیمش پی برده و از پسرش خواسته بود تا مثنوی فردوسی را برایش بخواند» (ص ۲۰۷ - کتاب مکتب بازگشت) از این دست شاعران مدیحه‌گوی سیاهی و تباهی در دوره به اصطلاح بازگشت ادبی به وفور یافت می شوند که «مجمر اصفهانی» و «میرزا محمدصاحب» نیز از این خیل‌اند. مؤلف کتاب به شرح اوضاع و احوال و آوردن نمونه‌های اشعاری از این دو تن می پردازد. از دیگر شاعران دوره بازگشت «قائم مقام فراهانی» است که «شمس لنگرودی» به تفصیل در شرح احوال او با توجه به سیاست‌پیشگی و داشتن مقام و منصب به بحث می پردازد، و او را جزو شاعرانی می داند که می توانست با لفظه شاعر آزاده‌ای باشد لیکن او نیز مانند اکثر شاعران دوران بازگشت در جنبه قدرت آن دوران، با تکیه بر جاه و مقام، اشعارش را به همان سبک و سیاق عرضه داشت و سرانجام کارش به جایی رسید که به دست «محمدشاه قاجار» - دیوانه‌ای دیگر از سلسله قاجار - کشته شد.

در خصوص قائم مقام متخلص به تایی در صفحه ۲۶۶ می خوانیم: «اگر بسیاری از این اشعار از قائم مقام باقی نمی ماند همینکه بهترین شاعر عصر مشروطیت «ایرج میرزا» عارف‌نامه خود را از روی «جلایر نامه» او بنویسد برای بزرگی و اهمیت او کافی بود»

شاعری دیگر که در کتاب «مکتب بازگشت» به او پرداخته شده «وصال شیرازی» است. در صفحه ۲۷۷ کتاب می خوانیم: «وصال قرآنی را که خود شخصاً به هفت نوع خط نوشته، و با هنرمندی تذهیب و تجلید کرده بود به شاه تقدیم کرد.»

«یضمای جندقی» از شاعران همان دوره است که مؤلف او را در کنار قائم مقام فراهانی جزو بااستعدادترین شاعران می داند. هموکه اولین بار «نوحه سینه‌زنی» را مکتوب کرد و این از ابداعات «یضمای جندقی» است. نویسنده این شاعر را از تبار شاعران حرام شده در فضای شاعران مدیحه‌گو و دروغپرداز بازگشتی می داند، و معتقد است اگر ذوق و استعداد این شاعر در جریان وسیر دیگری و یا در مقطع زمانی خاصی قرار می گرفت امروز ما شاهد جایگاه او در کنار بزرگان شعر و ادب این سرزمین بودیم.

درباره «یغمای جندقی» نویسنده کتاب «مکتب بازگشت» در صفحه ۲۹۹ می‌گوید: «اگر روح حساس و درخشان و پرسوز او در وضعیت مناسبی همچون وضع اروپای زمان خود یغما که مشغول پرورش موبو و رولن بود قرار می‌گرفت، مطمئناً ما امروز گنجینه معنوی دیگری در ردیف گنجینه‌های جهان داشتیم».

به راستی که مؤلف در این خصوص به درستی سخن گفته است. زیرا همانطور که در کتاب آمده است «یغمای جندقی» هیچگاه قصیده مدحی در بزرگداشت حاکم یا سلطانی نگفته و این از عجایب آن دوران است. کسی که اعتقاد و ایمان خود را به خوبی حفظ کرده، و به نواله‌های به مداحی شاهان ابله تن در نداده است و به راستی و به قول نویسنده کتاب مکتب بازگشت او را باید به عنوان شهید شعر دوران ارتجاعی بازگشت عزیز و بزرگ داشت.

در صفحه ۳۰۰ کتاب می‌خوانیم: «شعر او فحش عمومی و یکصدای عصر علیه حاکمان خرفت و ظالم و بیمار بود. و چه باک اگر حتی او نه شاعر که ویرانگر شعر ارتجاعی و پس مانده عصر قجری بود، و من او را بعنوان شهید شعر دوره بازگشت، بزرگ و عزیز می‌دارم.»

شرح حال «فروغی بسطامی» از معروفترین شعرای دوره بازگشت نیز در کتاب «مکتب بازگشت» آورده شده، اگر چه آنگونه که پیداست «فروغی بسطامی» بالفطره و ذاتاً شاعر بزرگی است اما مداحی او برای شاهزادگان ابله قاجار جای مکت و تأسف دارد.

در صفحه ۳۱۹ مؤلف درباره «فروغی بسطامی» می‌نویسد: «در این زمان او «مسکین» تخلص می‌کرد. به کرمان رفت و مداح حسنعلی خان شجاع السلطنه که از شاهزاده‌های قاجاری والی کرمان بود، شد. نام فرزند حسنعلی خان، فروغ السلطنه بود، والی به مسکین دستور داد که تخلص را به فروغی برگرداند. مسکین نیز چنین کرد»

راستی این چه دوره سپاهی بود که شاعری چون «فروغی بسطامی» با غزلی زیبا که مطلعش این است: «کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم تو را / کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را» و بسیاری از اشعار لطیف و عارفانه که مؤلف کتاب نیز به آن اشاره نموده است طبق گفته «رضافلی خان هدایت» مداح یکی از ابلهان قاجار می‌شود؟ از شاعران دوره بازگشت که در این کتاب به شرح حال او پرداخته شده است، «فتح‌الله خان شیبانی» است، او از این که نتوانست دوباره به دربار راه پیدا کند، پیشه درویشی برگزید. می‌پندارم از سعادت «شیبانی» بود که خدایم خواست او دوباره به دربار باز نگردد. چرا که بعد از مدتی به عمران و آبادی و ساختن مدرسه و مسجد پرداخت.

نامی دیگر از شاعران بازگشتی که در کتاب «مکتب بازگشت» به چشم می‌خورد، «قآنی» است شاعری دیگر از تبار مدیحه‌گویان تخت و تاج که «شمس لنگرودی» مفصل از او سخن گفته است. نگارنده باتوجه به شهرت «قآنی» در چاپلوسی و مدیحه‌گویی، تنها به چند عبارت نویسنده کتاب که در انتهای شرح اوضاع و احوال او نوشته است اکتفا

می‌کند.

مؤلف در صفحه ۳۴۱ کتاب در خصوص «قآنی» می‌نویسد: «اما با اینهمه قآنی، بیش از اینکه نفرت‌انگیز باشد، غم‌انگیز است. اندوهی گران که عقب‌ماندگی تاریخی عصر او برای ما به ارث گذاشت. او نیز چون یغما شاعر بالقوه بزرگی بود که در فضای آلوده و مسموم و مانده خفه شد.»

و به حقیقت هم، فضای آن دوره (دوره بازگشت) آکنده از سم و غبار بود، فضایی که «سروش اصفهانی» را نیز مسموم کرد. شاعری که جز برای پول شعر نگفت: «اگر قصیده شعر پول و غزل شعر دل باشد سروش جز برای پول شعر نگفته است» ص ۳۸۵ و در این فضای مسموم است که شاعری چون «محمودخان ملک‌الشعرا صبا» از پیشکاری در کردستان به منصب مهمی در دستگاه ناصرالدین شاه می‌رسد!

از شاعران دیگر این دوره که در کتاب ذکر خیری از او شده است شاعر غیر درباری «شاطر عباس صبحی» است. اگر چه سبک و سیاق این شاعر نیز همان سبک و سیاق شاعران دوره بازگشت است. اما وجه تمایز او، که از وی به نیکی یاد می‌شود زیستن در میان توده‌ها و سرودن با غم‌ها و شادی‌های مردمان عصر خود بوده، و با اینکه اشعار او از نظر هنری از استحکام بالایی برخوردار نیست. لیکن مردمی بودن و سرودن خارج از دربار و درباریان، به اشعار «شاطر عباس صبحی» ارج و اهمیت ویژه‌ای می‌دهد. در صفحه ۳۸۲ در شرح حال «شاطر عباس صبحی» می‌خوانیم: «ظاهراً شاطر عباس درویش مسلک بوده و اشعارش در خانقاه خوانده می‌شده، در این صورت

بیگمان شعر و نامش را خانقاه‌ها حفظ کرده‌اند بویژه که امروز نیز در پاره‌ی «خانه‌گاه»‌ها با اشعار او دم می‌گیرند.»

بخش پایانی کتاب «مکتب بازگشت» دربرگیرنده شعر ضدبازگشتی (شعر عوام) است. این بخش از زیباترین و خواندنی‌ترین بخشهای این کتاب می‌باشد. مؤلف ۲۳ صفحه درخصوص شعر عوام بحث می‌کند و سرانجام شعر واقعی دوره قاجار را همین اشعار عوام می‌داند و با این عبارات به خوبی و به زیبایی تمام کتاب را به پایان می‌رساند: «می‌دانم که وظیفه شاعر پرداختن به امور گذرای روزمره نیست. ولی طبیعی است که نتیجه بی‌توجهی مطلق هنرمندان به ابتدایی‌ترین و حیاتی‌ترین نیازهای اجتماعی مردم، همین پاسخ‌های طبیعی و صمیمی و ابتدایی است که البته بسا شاهکارهای درخشانی هم بین‌شان پیدا شود.»

نگارنده اگر چه مایل بود، بیشتر در خصوص کتاب ارزشمند «مکتب بازگشت» سخن بگوید لیکن چون اطلاعات خود را خصوصاً در مقوله تاریخ اندک می‌داند، از اطاله سخن درباره این کتاب چشم می‌پوشد. و نقد و بررسی مفصل کتاب «مکتب بازگشت» را به ادیبان تاریخدان و تاریخدانان ادیب می‌سپارد و تنها بسنده می‌کند به اینکه: کتاب «مکتب بازگشت» به کوشش و تحقیق «شمس لنگرودی» کتابی است ارزنده و راهگشا برای دانش پژوهان، خصوصاً شاعران ادیب و ادیبان شاعر که جای چنین کتابی را در کنار کتابهایشان خالی می‌دیدند.

۱) قراردادهای اجتماعی، ژان ژاک روسو. ترجمه عنایت‌الله شکیباپور، ص ۲۸۴. نشر فرخی

